

داریوش

رحمانی؛ بله قربان زندانی شهلا روحانی و بیارش چشم قربان! شهلا روحانی؟ بله؛ زود راه بیفت بریم اطاق رییس؛ میشه بدونم برای چی؟ اتفاقی برای داریوش افتاده! زیاد حرف نزن راه بیفت قربان آوردمش؛ بسیار خب در اطاق ببند هیچکس راه نده فهمیدی؛ بله قربان. خب شهلا خانم روحانی! سلام جناب سروان! علیک سلام؛ چخبر؛ زندان بهت خوش میگذره؟ جناب سروان از داریوش خبری دارید؟ حالش چگونه؟ حرفای خنده دار نزن! زدی روی صورت خواننده معروف مملکت اسید پاچیدی؛ بعد جویای احوالش هستی؛ تو دیگه چورجونوری هستی جناب سروان بخدا من دوش دارم عاشقتم! ساکت زنی که گستاخ؛ آخه تو یک علف داهاتی کی نگاه می کنه. هیچ میدونی جرمت چقدر سنگینه! شانس آوردی آقا داریوش مردونگی کردن ازت شکایت نکردن وگرنه معلوم نبود چی درانتظار ت بود! ولی این هم بدون ازگناهت هم ساده نمی شه گذشت؛ حالا بشین مثل آدم از اول ماجرا تا آخرش برام تعریف کن؛ باشه چشم. راستش جناب سروان ماجرا از آن جا شروع شد که: من ۱۵ سالم بود که در یک خانواده پرجمعیت زندگی می کردم البته اصالتا کولی بودیم اسم شهلا؛ و بچه اول خانواده؛ پدرم کارگر و مرد زحمتکشی بود؛ یک روز مادرم به پدرم گفت: ایوب بهتره شهلا شوهر بدیم سنش رفته بالا و دیگه وقت شوهر دادنش رسیده؛ اول پدرم قبول نکرد اما وقتی اصرار مادرم سودابه دید؛ اجازه داد که مهرداد پسر خاله مادرم که ۴ سال ازم بزرگتر بود به خواستگاریم بیاد! اولش من قبول نمی کردم کلی گریه وزاری اما کسی حرفم گوش نکرد خانواده مهرداد اومدن تمام حرف ها و قول قرارها گذاشتند؛ من هیچ حسی به مهرداد نداشتم تا چشم باز کردم دیدم عروس شدم و پای سفره عقد نشستم! بعد ۲ ماه: اولین بچه ام به دنیا آوردم اسمش پروانه گذاشتم! مهرداد شوهرم مرد خیلی خوب و مهربونی بود تمام وسیله های آسایش برام فراهم کرده بود تا این که یک روز دوست مهرداد شوهرم! بهنام به همراه خانمش شیدا اومدن خونه ما میهمانی! بعد از خوش و بش کردن بهنام به شوهرم گفت: مهرداد بهتره دست شهلا و بگیری و بیاید تهران زندگی کنید؛ هم اونجا پیشرفت می کنی و هم آینده خوبی برای پروانه می سازی! مهرداد گفت: بهنام جان همین جا هم خیلی خوبه؛ پیشرفت کردیم؛ تهران دوست ندارم؛ شلوغ؛ آب و هواش آلوده است پرازیترافیک! خلاصه زمان رفتن؛ بهنام و شیدا به ما گفتند: چی می خواید تا از تهران براتون بیاریم! مهرداد سفارش داد من هم به شیدا سفارش چند تا نوار کاست دادم. خلاصه بعد یک مدتی شیدا نوار کاست ها برام آورد؛ گفت: خواننده خیلی جوون و خوش صدایی هست؛ پرسیدم اسم خواننده بگو؟ گفت نمی دونم! من وقتی نوار کاست داخل زبط صوت گذاشتم صدای مخملی داریوش پخش شد؛ البته اسمش تا اون موقع نمی دونستم! یک صدای آروم و ملایم پخته ای داشت چنان غرق صداش شدم که نفهمیدم چی شد؛ برای من طبیعی بود چون اون موقع ۲۰ سال داشتم تا اینکه تصمیم گرفتم اسم این خواننده بدونم! یک سررفتم به مغازه ای که برامون فیلم پرمی کرد پرسیدم اسم این خواننده می دونی؟ گفت: اسمش داریوش و توی تهران بسیار معروف! خواننده ای که مردم برایش سر و دست می شکنند؛ خصوصا خانم ها! بزار عکسشو نشونتون بدم! وقتی عکس داریوش دیدم یک دل نه؛ صد دل عاشقش شدم؛ با هزار خواهش و تمنا عکس و خریدم! شب و روزم شده بود؛ نوار داریوش گوش دادن. طوری شد که مهرداد شوهرم بهم شک کرد و دائم با هم دعوا و مرافه داشتیم تا این که داد زدم و گفتم من طلاق می خوام! عاشق داریوش شدم طلاقم بده؛ مهرداد محکم کوبید توی دهنم و گفت: خفشو زنی که احمق کاری نکن زنده زنده بکشمت؛ بشین سرزندگیت! اما من گوشم بدهکار نبود؛ بعد چند روز مهرداد گفت: شهلا دوست داری بریم تهران زندگی کنیم! من هم از خدا خواسته قبول کردم. توی تهران مهرداد بهترین خونه و برام گرفت! اون موقع من بچه دوم ابراهیم به دنیا اومده بود؛ باز فایمکی صدای داریوش گوش می کردم؛ باهش عشق می کردم. تا این که یک روز روزنامه خریدم؛ فهمیدم داریوش سالن لاله زار کنسرت داره! به بهونه خونه رفتن مادرم به مهرداد گفتم و اون شب از خونه اومدم بیرون یک راست به گل فروش رفتم سفارش سبد گل گرون قیمتی دادم! خودم هم حسایی خوشگل و خوش تیپ کرده بودم و رفتم سالن نشستم دل توی دلم نبود یهوع چراغ ها خاموش شد و قامت رعنا داریوش پیدا شد وای خدا عجب صدایی زمان خواندن چشمش بسته بود به هیچکس نگاه نمی کرد؛ غرق خواندن بود. دست و پام می لرزید دوست داشتم صداش بزنم و باهش حرف بزنم؛ برای همین به یکی از بادبیارها کلی پول دادم تا به داریوش بگه بیاد سرمیز من؛ البته بعد تمام شدن کنسرت. داریوش اومد و گفت: سلام بانو با من امری داشتید؟ هول کرده بودم و نمی دونستم چی بگم؛ سلام دادم و گفتم؛ من عاشق صدای شما و یکی از طرفدارهای شما هستم؛ اسم شهلاست. داریوش لبخندی گرمی زد و من هزار بار عاشقش شدم بهش گفتم: داریوش میشه امشب بیای پیش من و کنار هم باشیم. داریوش گفت: شهلا تو چند سالته؟ مجردی یا متاهل؟ گفتم: ۲۰ ساله و متاهلم و ۲ تا بچه دارم اما چه اشکالی داره؟ امشب باهم باشیم! داریوش گفت: شهلا خانم بابت دسته گل قشنگت خیلی

ممنونم! اما بهتره بری خونت؛ شوهرت منتظره درست نیست یک زن متاهل شب بیرون ازخونه باشه. گفتم: داریوش من دوستت دارم؛ عاشقتم حاضرم برات بمیرم! اما داریوش گفت: من کتابیون دوست دارم. این گفت و رفت! اما دست بردارنبودم هرروزبهش زنگ می زدم و ابراز عشق می کردم حتی یکبارسد راهش شدم و گفتم: داریوش اگرمشکلت متاهل بودن من هست؛ بخدا طلاق می گیرم؛ باورکن! داریوش گفت: شهلاخانم بهتره دست ازسرم برداری بری دنبال زندگیته فهمیدی. اون شب آنقدرگریه وزاری کردم و التماس کردم؛ داریوش دلش به رحم اومد وپیش من موند. داریوش عاشقتم هرکاری بگی می کنم؛ هرچی بخوای انجام می دم تا تو مال خودم بشی! شهلا بس کن تمومش کن؛ تو اصلا عقل درست و حسابی نداری؛ موقعیت منونمی بینی؛ بهت گفتم: اهل ازدواج نیستی وگفتم که کتابیون دوست دارم؛ چرا نمی خوی اینوبفهمی! داریوش تو اصلا چرا منو نمی بینی؟ نگام کن؛ من ازکتابیون خیلی سرترم؛ بخدا خیلی دوستت دارم؛ عاشقتم باورکن. اه بس کن حوصله ام سربردی؛ می خوام برم پیش کتابیون داریوش صبرکن! توروخدا صبرکن؛ غلط کردم اصلا هیچی نمی خوام؛ باشه هرچی تو بگی داریوش. اون شب داریوش ازپیشم رفت هرکاری کردم دیگه حاضرنشد منوببینه! قضیه رو شوهرم مهرداد فهمیده بود؛ توافقی طلاق گرفتیم. مهریه ام کامل بهم داد به شرطی که هیچ وقت سمت خودش و بچه هام نرم! ازخدا خواسته قبول کردم چند روزبعده: داریوش سالن اکباتان کنسرت داشت؛ دوباره دسته گل خریدم سراغش رفتم این بارکلا بهم بی محلی کرد؛ هرچی باهاش حرف زدم؛ فایده نداشت؛ بهش گفتم داریوش طلاق گرفتم ودیگه یک زن آزادی هستم. اما سرم فریاد زد وگفت: شهلا دست ازسرم بردار؛ واقعا نمی خوامت و دوستت ندارم چرا نمی خوی اینوبفهمی! چقدرتو سمجی؛ آخه یک زن کولی و خونه دارچه به من؟ بفهم من چه کسی هستم؛ بفهم. داریوش داد می زد اما من عشق می کردم دوباره ازش خواستم و التماسش کردم شب باهم باشیم؛ بهترین هتل رزف کردم بهترین میزو بهترین شام! دلش به حالتم سوخت و قبول کرد بیاد. وقتی رفت دیدم عکس کتابیون توی وسایل هاش هست؛ به کتابیون حسادت کردم اما حرفی نزد! آخه من عاشق نشده بودم؛ عشق بازی بلد نبودم، داریوش اولین عشق و آخرین عشق من بود. توی هتل بازهم دعوا من شد بهم گفتم: شهلا خانم! خانم محترم برگرد سرخونه وزندگیت! من به تو هیچ علاقه ای ندارم بخدا ندارم؛ چرا این نمی فهمی؛ با گریه بهش گفتم هیچ جایی ندارم برم؛ اجازه بده که کنارت باشم داریوش پوزخندی زد وگفت: دلم به حالت می سوزه شهلا؛ واقعا نمی فهمی چی بگم بهت! بیا خانمی کن دست ازسرم بردار. دوستت ندارم؛ علاقه ای بهت ندارم؛ بهش گفتم: عوضی اگر دوستم نداشتی چرا برای کنسرت آخر برام دسته گل رزپرت کردی؟ هان چرا؟ خندید وگفت: می گم عقل نداری همین؛ زن ناحبسی من دسته گل و برای همه طرفدارم پرت می کنم توام برای من یک طرفدار هستی و بس؛ وسلام الان باید برم کاردارم؛ داریوش نرو خواهش می کنم؛ شهلا امشب زیاده روی کردی؛ باید برم پیش کتابیون؛ خداحافظ دیگه سراغم هرگز نیا! فهمیدی نیا! بعد از رفتن داریوش؛ جنون بهم دست داد و دیوانه شدم هرچی پیغام دادم جواب نداد؛ آواره شده بودم. تا این که تصمیم گرفتم اگر داریوش مال من نشه؛ نباید مال هیچکسی هم بشه. با این که ترس داشتم اما نقشه ام عملی کردم؛ روزکنسرت داریوش سالن نرگس! مثل عادت همیشه دسته گل خریدم؛ یک شیشه اسید هم خریدم! رفتم جلوسندلی نشستم عینک دودی زدم؛ همه فکرمی کردن اون شیشه؛ شیشه نوشیدنی هست طبق عادت همیشه! داریوش اومد دست و دلم لرزید؛ قلبم تپش گرفت داریوش به هیچکس نگاه نکرد؛ چشمش و بست شروع کرد به خوندن! با هر بار خوندنش؛ گریه کردم؛ اشک ریختم؛ بهوع جلوش رفتم و دسته گل بهش دادم داریوش منوشناخت؛ حالت جنون گرفتم و شیشه اسید ریختم توی صورتش یهو بی دستاش آورد جلو و پخش زمین شد و افتاد فقط فریاد می زد سوختم؛ سوختم. من نفهمیدم دیگه چی شد! بسیار خب ماجرا شنیدم حالا ازکارت پشیمون هستی؟ جناب سروان دیگه فایده اش چیه؟ قماربزرگی کردم؛ قمارعشق؛ زندگی باختم! هیچ چیزی و هیچکس ندارم؛ حتی از مهرداد و بچه هام خبری ندارم. فقط یک سوال داریوش حالش چطوره؟ آقا داریوش حالش خوبه ازت شکایت نکرده؛ اما تهدید کرده حق نداری دیگه سمتش بری؛ چون قراره با کتابیون خانم ازدواج کنند؛ ازمن خواست که آزادت کنم؛ باید تعهد بدی که مزاحمش نشی! باشه چشم؛ جناب سروان. بیا این جارو امضا کن و برو به سلامت؛ شهلا خانم بفکر زندگی جدید باش! ازنو شروع کن؛ هنوز دیر نشده. آهای گل دارم! گل سنبل دارم! گل رز دارم! گل عشق دارم شهلا خانم این خود شما هستی؟ این جا چرا؟ این هم توی این شرایط! ببخشید شما؟ من کرامتی هستم؛ خیرنگار اومدم که باهاتون مصاحبه کنم. ای؛ حرفی واسه گفتن ندارم! اما گل رز دارم؛ گل عشق.... شهلا خانم حرف بزنید؛ چی شد؟ چه بلایی سرتون اومد؟ عشق بهم گفت: شیرین من تلخی نکن با عاشق! تموم میشن وگم میشن این دقایق! دنیای ما مال من و تو این نیست! دیگه فرهاد کوه کنی نیست! یک روزی میاد که نمی بینی چی هستی! یارکی بودیم و عشق کی بودیم و چی هستیم! شیرین! شیرینم واسه تو شدم یک فرهاد! شیرین! شیرینم نده زندگیم و بر باد! نده زندگیم بر باد!

پایان .

نویسنده : پرستو عبدالهیان (مهاجر)